

یکی از پیامدهای ۱۳ آبان ۱۳۵۸ دستمایه نگارش رمان «گروگانکشتگی» به قلم نوید ظریف کریمی شده است.

## داستانی با چاشنی گروگان‌های آمریکایی

سال‌های اولیه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با وقایع و رویدادهای مهم سیاسی و اجتماعی در کشورمان همراه بود که برخی از آنها ابعاد جهانی هم داشت و تا مدت‌ها موضوع مباحث در سطوح بین‌المللی بود؛ از جمله این رویدادهای مهم و تأثیرگذار، واقعه تسخیر لانه جاسوسی آمریکا در تهران توسط دانشجویان پیرو خط امام بود.

سال‌های اولیه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با وقایع و رویدادهای مهم سیاسی و اجتماعی در کشورمان همراه بود که برخی از آنها ابعاد جهانی هم داشت و تا مدت‌ها موضوع مباحث در سطوح بین‌المللی بود؛ از جمله این رویدادهای مهم و تأثیرگذار، واقعه تسخیر لانه جاسوسی آمریکا در تهران توسط دانشجویان پیرو خط امام بود.

چند نوع تقابل اصلی و فرعی در داستان گروگانکشتگی داریم که یکی از آنها، تقابل افرادی از دانشجویان پیرو خط امام اعزامی از تهران به مشهد است که همراه گروگان‌های آمریکایی آمده و به نوعی نماینده دانشجویان تهرانی در مشهد هستند و به بیان دیگر، حالت «مأمور-هممان» را دارند، با دانشجویان پیرو خط امام در مشهد که در شرایط جدید، نقش میزبان تأمین‌کننده امکانات و امنیت را دارند. در داستان، از این گروه‌ها با عناوین «تیم حفاظت تهران» و «تیم حفاظت مشهد» یاد می‌شود. شخصیت «فراری» سرگروه دانشجویان پیرو خط امام در مشهد است که نقش محوری در حوادث داستان دارد. این نقش در تیم دیگر، به شخصیت «رسول» سپرده شده که او هم خود را سر تیم گروه حفاظت تهران در مشهد معرفی می‌کند.



با توجه به اینکه ماجرای انتقال چند گروگان آمریکایی به مشهد به صورت سری و مخفیانه انجام شده، اما به دلیل نبود انسجام لازم بین نیروهای انقلابی در سال‌های اولیه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی که هنوز نهادها و سازمان‌های انقلابی به طور کامل شکل نگرفته و آنطور که باید و شاید از قدرت عمل و مانور لازم برخوردار نیستند، برخی از اعضای یک سازمان منشعب از نیروهای انقلابی که در جهت مخالف اهداف و آرمان‌های انقلاب اسلامی حرکت می‌کنند (سازمان مجاهدین خلق - منافقان)، از ماجرای حضور تعدادی از گروگان‌های آمریکایی در مشهد خبردار شده و برای رسیدن به اهداف خود وارد ماجرا می‌شوند.



نویسنده رمان «گروگانکشتگی» در این اثر داستانی کوشیده است به یکی از اتفاقات فرعی این ماجرا بپردازد و تا حد ممکن بر خلق یک اثر ادبی با پس‌زمینه تاریخی تمرکز کند. زمان وقوع حوادث این داستان، بعد از واقعه طبس است که آمریکایی‌ها در عملیات نجات گروگان‌ها از طریق عملیات نظامی با شکست مواجه می‌شوند. مقامات ایرانی که مسئولیتی در حفظ جان گروگان‌ها و نحوه نگهداری آنها دارند، برای اینکه آمریکایی‌ها را در طرح‌های مشابه بعدی هم ناکام بگذارند، تعدادی از گروگان‌ها را به شهرهای مختلف منتقل می‌کنند؛ از جمله، چند نفر از گروگان‌ها به شهر مشهد منتقل می‌شوند و داستان گروگانکشتگی دقیقاً از همین زمان شروع می‌شود.



برای نیروهای انقلابی که در این داستان، دانشجویان پیرو خط امام، نمایندگی آنها را برعهده دارند، ویلیام نقش سند خیانت و دشمنی آمریکا با ملت ایران و نهال نوپای جمهوری اسلامی ایران در آن زمان را دارد و برای گروه‌های ضدانقلاب که در داستان گروگانکشتگی، افراد سازمان مجاهدین خلق آنها را نمایندگی می‌کنند، ویلیام نقش واسطه‌ای برای رسیدن به قدرت و منابع مالی هنگفت را دارد. بنابراین، کشمکش اصلی داستان در فصل‌های میانی و پایانی، رقابت نیروی متضاد؛ افراد انقلابی و ضدانقلاب برای تصاحب و تخلیه اطلاعاتی این گروگان آمریکایی است. در این میان، برگ برنده نیروهای انقلابی و دانشجویان پیرو خط امام این است که ویلیام به‌عنوان یک گروگان در اختیار آنهاست.



در این داستان، ویلیام شخصیت چندبعدی دارد؛ او به‌عنوان یک مستشار آمریکایی در ایران و شهرهای تهران و مشهد فعالیت‌های چندسویه‌ای داشته است. از کار قاچاق عتیقه‌ها از ایران به اروپا و آمریکا گرفته تا انتقال غیرقانونی و قاچاقی سردمداران و سرمایه‌داران حکومت پهلوی از ایران و از طریق مرزهای شرقی کشور، ابتدا به افغانستان و بعد به کشورهای اروپایی و آمریکایی، در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی که او را درگیر معامله‌های پرسود و غیرقانونی کرده و حالا در کنار فعالیت‌های جاسوسی که اسناد آن در لانه جاسوسی کشف شده، از چند جهت متهم محسوب می‌شود؛ برای همین، گروه‌ها و افراد مختلفی برای دسترسی به وی بیان دیگر، به‌دست آوردن او با همدیگر رقابت و مبارزه می‌کنند.



از میان گروگان‌های آمریکایی، شخصیت «ویلیام» مورد توجه است که زنی به‌نام «سالومه» نیروی سمپات سازمان مجاهدین خلق به‌دنبال اوست. سالومه تصور می‌کند نوعی رابطه عاطفی بین او و ویلیام در حال شکل گرفتن است و برای تحقق آن تلاش می‌کند. سازمان مجاهدین از این موقعیت سوءاستفاده می‌کند و برای دستیابی به ویلیام، سالومه را از تهران به مشهد می‌فرستد. در بخشی از داستان که ماجراهای پیشین شخصیت‌ها را بازگو می‌کند، مخاطب درمی‌یابد که ویلیام در تهران و قبل از ماجرای تسخیر لانه جاسوسی با سالومه مکاتبه و مراوده داشته و حتی به او قول داده بوده که برای ادامه زندگی با هم از ایران بروند.



برشی از متن کتاب

### گروگانکشتگی

در بخش از کتاب گروگانکشتگی می‌خوانیم: «جسا خوردم، چه می‌گفت؟ ورود به سفارت؟ آن هم سفارت آمریکا؟ مگر مصونیت نداشت؟ مگر آنجا خاک آمریکا حساب نمی‌شد؟ یا شگفتی پرسیدیم: «رفتن توش؟» مرد سر تکان داد. این دومین جایی بود که نگرانی‌ام بیشتر شد. یاد آمد که یک‌بار دیگر هم در ۲۵ بهمن ۵۷ چریک‌های فدایی خلق به سفارت حمله کرده بودند، ولی ویلی گفته بود خطری نبوده و چند ساعت آنجا را تخلیه کرده‌اند. این را به‌مقار دار گفتم. گفت: «ای بابا، دلت خوشه خانم! اونا نیستن که!» از حرفش ترسیده بودم، فکر کردم نکند کاربچه‌های سازمان مجاهدین باشد. در این صورت، هر اتفاقی که می‌افتاد حتماً برای من ویلی بدمی‌شد. پس چرا به اعضا خبر نداده بودند؟ به خودم یادآور شدم که این اتفاق، اتفاق نوبی نیست. ما همیشه غریبه بودیم و سازمان پر از رمز و راز و کارهای بی‌خودی پیچیده اطلاعاتی. پرسیدم: چطور مگه؟ این دفعه کدوم گروهه؟»

طراحی عملیات و اقدام علیه همدیگر در بین ۲ نیروی متضاد که می‌توان آنها را نیروهای «خبر و شر» هم نامید، در داستان گروگانکشتگی بارها به اشکال مختلف اتفاق می‌افتد و پایان اثر، ناکامی نیروی شر است. البته نیروهای طرف مقابل هم موفقیت و پیروزی خود را آسان و ارزان به‌دست نمی‌آورند؛ وجود یک نیروی نفوذی دشمن، اتفاقاً یکی از افراد مورد اعتماد، در بین خودشان که ضربه روحی شدیدی به آنها وارد می‌کند، روح و روان‌شان را می‌آزارد و از دلچسپی طعم موفقیت می‌کاهد.

